



Research Article

Is Metaphysics the Main Cause of Ecological Crises? Philosophical-Cultural Critique of Lynn White's Article, "The Historical Roots of Our Ecologic Crisis"

Ali Jahan¹

Mahdi Nasiri Mahallati²

Mohsen Jahan³

Some contemporary thinkers have considered all the problems of various sciences, especially the field of environment, to be due to the belief in metaphysics. According to Lynn White, as a representative of this viewpoint, the belief in the existence of Christian-Western metaphysics is the root of nihilism and all the problems of the present era, especially in the field of environment. A critical review of White's article from an ecological-philosophical perspective and an explanation and representation of the fallacious points contained therein constitute the focus and basis of the present article. The groundlessness of existence, the lack of meaning, the foundation of the human self (subjectivism) have been the immediate result of Western metaphysics (and not Christian, according to White), in the sense of metaphysics. On the other hand, the belief in the existence of a world beyond the sensible (the rational world) lies in the essence of theistic metaphysics (metaphysics). Belief in God as the foundation of existence forms the basis of morality in this metaphysics, which creates theoretical and practical obligations for man and in practice restrains his actions. This is while what imposes itself on science, industry, and the dominant way of life of man, especially in his approach to the environment and natural resources, is not and has not been of the type of Christian metaphysics, but rather the idea of capitalism and consumerism, which is inherently based on the futility of existence and creation, the meaninglessness of life and its futility. Metaphysics is inherently theistic, providing the necessary and sufficient conditions for a meaningful life while properly orienting human life around God.

Keywords: environmental philosophy, religion, meaning of life, earth's ecosystem.

1. Ph. D. in Philosophy Dep. Philosophy, Faculty of Theology and Islamic Studies, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

2. Ph. D. in Agro-Ecology. Dep. Agro-Technology, Faculty of Agriculture, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

3. Ph. D. in Agro-Ecology. Dep. Agro-Technology, Faculty of Agriculture, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.



محسن جهان^۱

مهدی نصیری محلاتی^۲ 

علی جهان^۳

آیا متافیزیک عامل اصلی بحران‌های اکولوژیکی است؟

نقد فلسفی - فرهنگی مقاله تاریخی لین وایت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۷ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۹/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۲۱ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۱/۲۳

چکیده

در سال‌های اخیر در علم فیزیک فرضیه وجود جهان‌هایی جز جهان ما تقویت شده است. این نظریه در بسترهای فیزیکی چون نظریه ریسمان، تورم آشوبناک و گرانش کوانتومی رشد یافته و نحوه شکل‌گیری این جهان‌ها در چهار سطح تبیین شده است. به نظر می‌رسد ساله‌ا پیش از مطرح شدن چنین نظریه‌هایی در فیزیک، فیلسوفانی مانند لایب‌نیتس به وجود جهان‌هایی دیگر در فلسفه خویش اذعان کرده‌اند و وجود آنها را ممکن پنداشته‌اند. در تفکر لایب‌نیتی این نظریه که با نام جهان‌های ممکن شهرت دارد، در ارتباط با حقایق عقلی (در برابر حقایق واقعی) تبیین شده است. فیلسوفان، از این نظریه دو تفسیر متفاوت با نام امکان‌گرایی و فعلیت‌گرایی ارائه کرده‌اند. مسئله‌ای که پژوهش پیش‌رو در پی پاسخ آن است، میزان تطبیق‌پذیری نظریه جهان‌های بسیار در فیزیک و فلسفه است. واقعیت آن است که درباره ماهیت علمی یا فلسفی فرضیه جهان‌های بسیار نمی‌توان به آسانی اظهار نظر نمود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که می‌توان نظریه جهان‌های بسیار را نظریه‌ای فلسفی-فیزیکی دانست؛ اگرچه فیزیک و فلسفه با رویکردی جداگانه به این فرضیه می‌پردازند، اما مکمل یکدیگر هستند و ما را در حل معضل چیستی و کیفیت وجود جهان‌های بسیار یاری می‌رسانند.

واژگان کلیدی: جهان‌های بسیار، جهان‌های ممکن، فلسفه، فیزیک، تنظیم ظریف جهان.

۱. دکترای فلسفه و حکمت اسلامی. گروه فلسفه، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

alijahanpars@gmail.com

mnassiri@um.ac.ir

jahan@ferdowsi.um.ac.ir

۲. استاد گروه فلسفه، گروه آگروتکنولوژی، دانشکده کشاورزی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

۳. استاد گروه فلسفه، گروه آگروتکنولوژی، دانشکده کشاورزی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

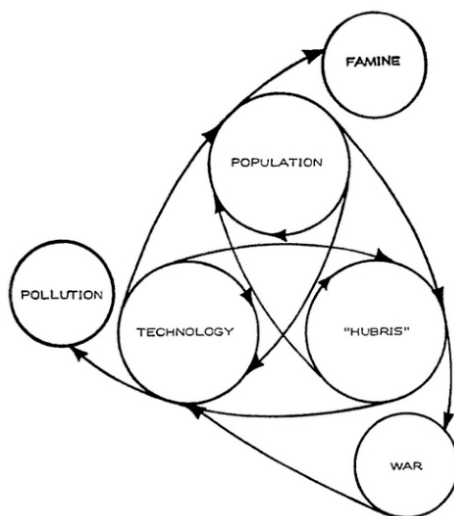
استناد به این مقاله: جهان، محسن؛ نصیری محلاتی، مهدی؛ جهان، علی. (۱۴۰۴). «بررسی معنا و کاربرد عقل در فلسفه یونان با تأکید بر افلاطون و ارسطو». فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های عقلی نوین. ۱۷. صص ۳۳-۵۴.

doi 10.22081/nir.2025.65020.1386



مقدمه

با شروع قرن بیست و یکم، فشارهای ناشی از افزایش جمعیت، خطرات تغییرات آب و هوایی، سیل مهاجرت انسان‌ها و برخورد خرده فرهنگ‌ها، بحران‌های هویتی و جدیدترین و نه آخرین آنها، بروز همه‌گیری کووید-۱۹، رقابت برای منابع محدود و مشترک سیاره را تشدید کرد که با ایجاد ناپایداری در تمام اکوسیستم‌های سیاره، در حال نابود کردن آن هستند. ظهور ناپایداری و فرارفتن از ظرفیت حامل کره زمین به ویژه در زمینه‌های کشاورزی، منابع طبیعی و محیط زیست، برای نخستین بار در تاریخ، بقای بشر و پایداری زیستگاه باستانی او را به خطر انداخته است و چنین به نظر می‌رسد که در آینده‌ای نزدیک، به طور کامل از مرزهای این سیاره عبور خواهیم کرد. تمام این پدیده‌ها آنتروپوژنیک هستند (منشأ انسانی دارند) و روی یکدیگر اثرات بازخوردی مثبت می‌گذارند، بنابراین بحران‌های بوم‌شناختی پیوسته در حال شدت گرفتن و وخیم‌تر شدن می‌باشند (Living Planet Report, 2020: 4-6) (شکل ۱).



شکل ۱. سه بازخورد مثبت از بحران اکولوژیکی (با اجازه از بیتسون، ۱۹۷۲، در «گام‌هایی به سوی یک بوم‌شناسی ذهن»)

چندی است که سرنوشت زندگی بر روی سیاره زمین، برای نخستین بار توسط تنها یکی از جانداران ساکن آن رقم می‌خورد. امروزه، در مزر میان بقا و نابودی نژاد بشر، تنها اتخاذ یک رهیافت عاجل، مؤثر و پایدار توسط دولت‌ها و مجامع علمی و التزام عملی به آن می‌تواند سایه تاریک چنین سرنوشت شومی را از سیاره زمین و تمام جانداران ساکن



آن دور سازد. اتخاذ چنین رویکردی، نیازمند تغییر در پارادایم فلسفی - زیست‌محیطی - اکولوژیکی، می‌باشد. قدیمی‌ترین و مهم‌ترین پارادایم غالب در این حوزه، متافیزیک غربی - مسیحی است. یکی از منابع علمی موجود که در آن جزئیات رویکرد متافیزیکی و پی‌آمدهای بوم‌شناختی آن، تشریح شده است مقاله‌ای کلاسیک با عنوان «ریشه‌های تاریخی بحران بوم‌شناختی ما» است (وایت، ۱۹۶۷). امروزه کمتر نوشته و مطلبی درباره بوم‌شناسی و فلسفه محیط‌زیست وجود دارد که در آن به مقاله کلاسیک لین وایت، (کشیش و متخصص تاریخ، فناوری و تغییرات اجتماعی قرون وسطی) اشاره نشده باشد. ایده‌ای که وایت در مقاله خود مطرح می‌کند، بدون اینکه از سوی محافل علمی حاکم (غربی) مخالفتی با آن شود، در گذر زمان به موضوعی بحث برانگیز، اما پذیرفته‌شده، تبدیل شده است. شاهد این ادعا نیز استقبال گسترده از نظریه او و بعضاً نقد آن در محافل علمی و دانشگاهی می‌باشد (Northcott, 2017: 2; Spencer, 2019: 356; Kidwell, 2020: 2-5).

وایت معتقد است که این دیدگاه مسیحیت مبنی بر جایگاه سلطنت انسان بر تمام خلقت یا همان مقام خلیفه‌اللهی او تمام مشکلات بوم‌شناختی روی سیاره زمین را پدید آورده است. با گذشت زمان، اظهارنظر فوق تحت عنوان «رویکرد متافیزیکی» بیشتر در کشورهای غربی، موافقان بسیاری یافته است. به بیان دیگر، پیروان این دیدگاه، مشکلات پدیدآمده در کشورهای غربی و به دنبال آن سراسر جهان را نتیجه غلبه متافیزیک فلسفی آنان می‌دانند که مسیحیت نیز (از منظر متفکران غربی) به نوبه خود از دیدگاه‌های فلسفی یونان باستان (به‌ویژه تمثیل غار افلاطون) به ارث برده است. جدا از درستی ادعاهای وایت، وی نگرانی مشترک و به‌ویژه نوینی را در مورد نقش مسیحیت - از جمله متون کلامی آن - در زمینه بحران زیست محیطی در میان متخصصان و محققان غربی مطرح نمود و در نتیجه، مقاله وی از بسیاری جهات، بخشی از دستورکار گفتمان علمی در مورد مسیحیت و بوم‌شناسی در طول ۵۰ سال گذشته بوده است (Kidwell, 2020: 3). نقد و بررسی این دیدگاه و تشریح نکته مغالطه‌آمیز موجود در آن که تاکنون به آن کمتر توجه شده است، محور و اساس مقاله پیش‌رو را تشکیل می‌دهد.

این موضوع که آیا وایت در زمان نگارش مقاله و ارائه دیدگاه خود، نوشته‌ها و آرای مارتین هایدگر، فیلسوف سرشناس آلمانی را خوانده و از آنها مطلع بوده است یا خیر؟ پاسخی روشن ندارد، اما اثر و نشان گفته‌ها و نوع

متافیزیک و هستی‌شناسی^۱ که نخستین بار هایدگر، تاریخ ۲۵۰۰ ساله آن را نقد کرد و زیر سؤال برد، در مقاله وایت، آشکار است. در ادامه مقاله، بیشتر به این نکته می‌پردازیم که وایت آگاهانه یا ناآگاهانه، بر خلاف هایدگر، به عنوان فیلسوفی که تاریخ متافیزیک را دگرگون کرد و کوشید آن را به مبادی‌اش برگرداند، میان تفکر متافیزیکی با حصولی و تفکر دینی یا حضوری جمع کرده است.

در نوشته پیش‌رو، مهم‌ترین بخش‌های مقاله وایت مرور می‌شود تا به اظهار نظر او که همان عنوان مقاله‌اش است (ریشه‌های تاریخی بحران بوم‌شناختی ما) برسیم. به بیان دیگر، این مقاله می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که آیا مشکلات بوم‌شناختی ریشه در باور متافیزیکی انسان دارد؟ این اظهار نظر وایت، چه با آن موافق باشیم و چه نباشیم، فراتر از اظهار نظر یک مورخ، متخصص قرون وسطی و کشیش، طی سال‌ها مورد بسط، تأیید و استناد محققان و نظریه پردازان متعددی در حیطه‌های متعدد علمی به‌ویژه بوم‌شناسی فرهنگی واقع شده است، برای نمونه، اخیراً محقق از آمریکای لاتین در کتاب خود با عنوان اکولوژی سیاسی کشاورزی: اگر اکولوژی و پساتوسعه متافیزیک رایج در غرب را بانی تمام مشکلات زیست‌محیطی و بوم‌شناختی از جمله، استعمار نظام‌های تولید غذا در کشورهای در حال توسعه دانسته است (خیرال دو، ۲۰۱۹: ۳۳).

ویتنی (Whitney, 2015: 397-402) در مقاله خود، که در آن نقدهایی را بر ایده وایت بیان کرده است، پاسخ‌هایی بسیار گسترده‌تر به «ریشه‌ها» را که نه تنها توسط مورخان قرون وسطی، بلکه همچنین توسط محققان رشته‌های متعدد علمی ارائه شده است، مقایسه می‌کند که برخی از آنها عبارتند از: زمینه‌های فلسفه و اخلاق محیطی، دین و بوم‌شناسی و تاریخ مدرن. او استدلال می‌کند پاسخ‌ها و نقدهای متعدد به مقاله وایت نشان می‌دهد که چگونه ایده مطرح‌شده توسط او به نقطه‌ای برای بحث درباره مسائل زیست‌محیطی و فراتر از مطالعات قرون وسطی تبدیل شد. تنها در حدود یک دهه اخیر، خطوط اصلی انتقاد از ایده وایت توسط مورخان قرون وسطی، در یک جمع گسترده‌تر ادغام شده است و به عنوان میراث وایت بر این نکته اساسی تأکید شده است که دین، اگر نگوییم تنها عامل، اساسی‌ترین عاملی است که تعیین‌کننده چگونگی ارتباط برقرار کردن جوامع بشری با جهان طبیعت است.

تعریف متافیزیک



دانشنامه فلسفه استنفورد، دو تعریف قدیمی و جدید از متافیزیک ارائه کرده است. مسائل متافیزیک در متافیزیک قدیم عبارتند از: وجود بماهو وجود^۱، علل نخستین^۲، و امور لایتغیر، که تحت عنوان متافیزیک ارسطو شناخته می‌شوند (از آنجا که ارسطو این مباحث را بعد از مباحث مربوط به طبیعیات یا فیزیک آورده بود، به آن عنوان مابعدفیزیک یا متافیزیک اطلاق شده است). ارسطو برای نامیدن متافیزیک از چهار واژه استفاده کرده است که عبارتند از: «فلسفه اولی^۳»، «علم اولی»، «حکمت^۴» و «الهیات^۵». از قرن هفدهم به بعد بود که واژه «متافیزیک» به معنایی فراگیرتر از قبل به کار می‌رفت. مسائل متافیزیک در متافیزیک جدید عبارتند از: جهت^۶، مکان و زمان^۷، استمرار و تقوم^۸، علیت، اختیار و موجبیت گرای^۹، و امور ذهنی و امور فیزیکی (وان اینواگن و سالیوان، ۱۳۹۴: ۱۵ و ۴۱).

متافیزیک شاخه‌ای از فلسفه است که ماهیت واقعیت را بررسی می‌کند، از جمله رابطه میان ذهن و ماده، جوهر و صفت، واقعیت و ارزش. متافیزیک به ماهیت هستی، هستی و جهان می‌پردازد و این پرسش‌ها را مطرح می‌کند: «ماهیت واقعیت چیست؟»، «جهان چگونه وجود دارد و منشاء خلقت آن چیست؟»، «آیا جهان خارج از ذهن وجود دارد؟»، «آیا جهان غیر جسمانی وجود دارد؟»، «آیا ذهن بر بدن و اجسام فیزیکی تأثیر می‌گذارد؟»، «اگر اشیا وجود دارند، ماهیت عینی آنها چیست؟»، «آیا خدا (یا خدایان متعدد، یا اصلاً خدایی) وجود دارد؟». متافیزیک در دوره‌های مختلف تاریخ به عنوان دانشی بیهوده و بیش از حد مبهم به‌ویژه توسط دیوید هیوم، امانوئل کانت و ای آیر مورد حمله قرار گرفته است. شاید بهتر است بگوییم یک گزاره متافیزیکی معمولاً متضمن ایده‌ای در مورد جهان است که ممکن است معقول به نظر برسد، اما در نهایت از نظر تجربی قابل تأیید، آزمایش یا اثبات نیست. شاید بتوان ساده‌ترین تعریف متافیزیک را چنین بیان کرد: هر نمود قابل درک توسط ذهن بشری که به وسیله حواس پنجگانه قابل شناخت نمی‌باشد، ولی به واسطه علایم حضور و ظهور آنها، انسان وجودشان را حتمی می‌داند مانند هوش، تفکر، الهام،

1. Being as such
2. First Causes
3. First Philosophy
4. Wisdom
5. Theology
6. Modality
7. Spacetime
8. Constitution
9. Determinism

کیفیات، دوستی، معنویت و غیره، که جملگی تظاهرات متافیزیک است (قهاری، ۱۳۹۸: ۱۷).

در سال ۱۹۲۷ میلادی مارتین هایدگر، فیلسوف آلمانی با انتشار کتاب وجود و زمان به عقیده خود و بسیاری از متفکران، میراث ۲۵۰۰ ساله متافیزیک را زیر سؤال برد و تعریف جدیدی از فلسفه و تفکر ارائه داد. به طور خلاصه هایدگر با واکاوی اصطلاح "هستی-یزدان-شناسی" که معادل سنت متافیزیک است، مدعی گذر از متافیزیک و پایان فلسفه است. به اعتقاد او طی تاریخ طولانی فلسفه، به جای وجود، پیوسته به موجود و موجودات اندیشیده شده و خدا به مثابه موجود اعلی تصور شده است و در نهایت این متافیزیک، محصور و محدود در قواعد منطق است که در ذات خود نحوه دیگری از تفکر (تفکر وجوداندیش، نه موجوداندیش) را بر نمی تابد (بیمل، ۱۳۹۶: ۱۸۷). به باور هایدگر، نتیجه پیوسته این متافیزیک، غلبه سوبژکتیویسم (خودبنیادی فاعل شناسا یا سوبژه یا انسان) و نشان دادن فاعل شناسا به جای خدا و در نهایت بی بنیاد شدن هستی بوده است (هایدگر، ۱۳۸۷: ۱۴۰؛ عبدالکریمی، ۱۳۹۵: ۱۷۸؛ فتحی، ۱۳۹۸: ۸۲). کار مهم هایدگر در تمام طول حیات فکری اش چیزی است که او آن را «تجربه اساسی غفلت از وجود» در تاریخ متافیزیک غرب می نامد (عبدالکریمی، ۱۳۹۷: ۳۷۴).

هایدگر در بخشی از فلسفه خود، مفهوم چهارگانه «زمین^۲، آسمان^۳، میرندگان (فانیان)^۴ و قدسیان (جاودانگان)^۵» را بیان می کند که به نوعی خاص به مفاهیم بوم شناسی و بحث این مقاله مربوط می شود. در این چهارگانه، زمین، رجم پنهان تمام صور حیاتی است. تجلی زمین به مثابه قرارگاه تمام انواع حیات و قوام بخش آنها رابطه ای با آسمان دارد؛ آسمانی که مبدأ رفیع نور است و با گردش شب و روز و تغییر فصول، دگرگونی صور حیات را تعیین می کند. تجلی و ظهور زمین برای انسان در گرو گشایش عالم معناست؛ عالمی که در عین تمایز با زمین، نسبتی مستقیم با محیط محسوس و جانداران دارد. در چنین مفهومی، هایدگر میان تفکر به معنی تمثلی و حصولی^۶ لفظ، با تفکر به معنی حضوری و قلبی فرق می گذارد. تفکر به معنی حضوری و قلبی همواره با شکر و ستایش همراه است. چنین

1. Onto-theo-logy
2. Earth
3. Sky
4. Mortals
5. Divinities
6. Positive



تفکری یادآور معنای کهن «تقوا»^۱ و دین‌آدانشدنی است. تفکر به معنای اول، از آن چیزی است که ما معمولاً آن را «عقل»^۲ می‌نامیم. در نقطه مقابل، تفکر به معنای دوم، یعنی تفکر حضوری معنوی، به چیزی تعلق دارد که از دیرباز آن را «قلب»^۳ نامیده‌اند. چنین تفکر متذکرانه‌ای در درجه نخست مستلزم «سکونت» است، یعنی نیوشا بودن و گوش دادن به ساحت قدس، و به بیان دیگر، استماع خطاب وجود. تفکر به معنای حصولی لفظ همواره برای استیلا و غلبه کردن است، اعم از اینکه استیلا و غلبه نظری باشد یا استیلا و غلبه عملی؛ حال آنکه تفکر به معنی حضوری و معنوی لفظ، همواره ما را به آمادگی برای مغلوب شدن و تعهد پذیرفتن و طاعت داشتن دعوت می‌کند. بنابراین از نظر هایدگر، تفکر (ملازم با ذکر) به معنای شاکرانه، با ساختن و سکونت گزیدن ملازمه دارد. این سه امر با یکدیگر و نسبت مجموعه آنها با چهارگانه، تعیین‌کننده نسبت و رابطه انسان با کل و سکونت او در عرصه مفتوح وجود است (ووودز، ۱۳۸۲: ۵۳-۵۵).

بسیاری از متفکران، گسترش و سیطره نیهیلیسم (معنایی و فلسفی) در دوران معاصر به‌ویژه در میان نسل جوان را نتیجه پیوسته و ره‌آورد تفکر متافیزیکی برشمرده‌اند. برخی بر این باور هستند که فردریش نیچه، دیگر فیلسوف آلمانی، با بیان عبارت «خدا مرده است» برآمدن چنین روزهایی را پیش‌بینی کرده بود (عبدالکریمی، ۱۳۹۵: ۱۳۱).

به باور نگارندگان، بخشی از سوءتفاهم‌ها و تضاد آرایه‌ای که در این زمینه وجود دارد، می‌تواند به واژگان به‌کار رفته در این مبحث مربوط باشد. موضوع مابعدالطبیعه بحث از موجود بما هو موجود است و این غیر از ماوراءالطبیعه است که موضوع بحث در آن، جوهرهای مفارق و مجردات از جمله خداست و نباید این دو را یکی پنداشت. اگر هایدگر مابعدالطبیعه را نقد می‌کند، این نقد لزوماً به معنای نقد او بر ماوراءالطبیعه نیست؛ چرا که این دو مقولاتی متمایز از یکدیگر هستند. افزون بر این، نقد او بر مابعدالطبیعه به سان نقد برخی فلاسفه تحلیلی نیست که مابعدالطبیعه را امری پوچ، مهم‌ل و بی معنا می‌دانند و معتقدند که باید آن را کنار نهاد (فتحی، ۱۳۹۸: ۲۴). فریتوف شووان، فیلسوف - عارف سنت گرای معاصر، متافیزیک را به دو دسته تقسیم می‌کند: ماوراءالطبیعه و مابعدالطبیعه (قهاری، ۱۳۹۸: ۱۸).

1. Piety
2. Intellect
3. Heart

شاید رهیافت کانت به مابعدالطبیعه بیش از هر فیلسوف دیگری به هایدگر نزدیک‌تر باشد چرا که کانت بر این باور بود که "صرف‌نظر نمودن کلی از مابعدالطبیعه ناممکن است" (کانت، ۱۳۷۰: ۲۲۴). هایدگر خداناباور نبود، با اینحال در فلسفه‌ای که بنیاد نهاد، به صراحت اسمی از خدا به میان نیاورد. بسیاری از شارحان و مفسران هایدگر بر این باور هستند که وجود، هستی، حقیقت، ناپوشیدگی، همگی نام‌هایی هستند که در فلسفه هایدگر به جای خدا نشسته‌اند (بیمل، ۱۳۹۶: ۱۸۲؛ فتحی، ۱۳۹۸: ۳۰۳).

راه تو بهر روش که پویند خوشست / وصل تو بهر جهت که جویند خوشست

روی تو بهر دیده که بینند نکوست / نام تو بهر زبان که گویند خوشست (ابوسعید ابوالخیر)

وجودشناسی هایدگر، حدود چهارصد سال قبل از او، توسط صدرای شیرازی به‌طور مفصل بیان شده است (شایگان، ۱۳۹۴: ۲۳۶-۲۳۵)، ولی آسیب‌شناسی این موضوع که چرا فلسفه وجودی ملاصدرا به محافل فلسفی غربی و دانشگاهی آن‌طور که باید راه نیافت، در این مجال نمی‌گنجد. در بُعد عملی، به این نقد به فلسفه هایدگر مبنی بر این که اگر خدا به جای موجود برین و اعلی، وجود دانسته شود، چه مشکلی را از انسان متدین و معنوی‌اندیش حل می‌کند، پاسخ روشنی داده نشده و همچنان جای بحث باقی است.

یکی از محورهای مقاله حاضر، رد این ادعای وایت، مبنی بر مقصر دانستن متافیزیک غربی - مسیحی در بی‌اخلاقی و مخرب بودن علوم نوین است. ابهام و یا ایراد بزرگ اظهار نظر وایت که دانسته و یا ندانسته مرتکب آن شده است، یکی دانستن یا خلط متافیزیک غربی و سنت مسیحی است. متافیزیک از نوع علم حصولی و مفهومی است، اما مسیحیت و همچنین ادیان دیگر از آنجاکه مبتنی بر ایمان هستند، از نوع حضور و بینش حضوری هستند. در مسیحیت و دیگر ادیان ابراهیمی، بنیاد هستی یا خدا، تمام وجود و موجودات از جمله انسان را در بر گرفته است (وودز، ۱۳۸۲: ۵۱؛ بیمل، ۱۳۹۶: ۲۱؛ قهاری، ۱۳۹۸: ۳۰) که این امر در تضاد آشکار با خودبنیادی انسان در متافیزیک غربی است. وایت، هایدگر و دیگر فیلسوفان غربی، عالم مثل افلاطونی، عالم غیب در اسلام و در یک کلام کل ماوراءالطبیعه را به سادگی به یک ماتریالیسم و پوزیتیویسم بی‌آغاز و انجام فرو می‌کاهند، بدون این که به متافیزیک حضور و علم حضوری توجه داشته باشند. در بینش حضوری یا متافیزیک حضور، شرایط معنا از پیش

فراهم است، بنابراین بحث از امور اساسی مانند سوئیکتیویسم، نیهیلیسم و اثبات منطقی گزاره‌ها، از بیخ و بن منتفی است. ایراد دیگر اظهار نظر وایت این است که ادعا می‌کند در مسیحیت (و به اعتقاد او دیگر ادیان ابراهیمی) برای تخریب زمین و سلطه بر آن، به انسان از سوی خدا مجوز داده شده است. در این متافیزیک متناقض، ابتدا وجود خدا نفی می‌شود، سپس همان خدایی که نفی می‌شود وجود ندارد، به انسان مقام خلیفه‌اللهی می‌دهد تا در زمین عصیان کند!

این موضوع که انسان بر صورت خداوند آفریده شده، از روح خدا در او دمیده شده و خلیفه خدا بر زمین است، با حفاظت از حیات و محیط زیست، توجه و محبت به دیگر جانداران و دیگر توصیه‌هایی که در تمام ادیان آسمانی به منظور رسیدن انسان به رستگاری به او شده است، منافاتی ندارد. بعید به نظر می‌رسد وایت که استاد تاریخ قرون وسطی و کشیش نیز بود، از این مطالب بی‌خبر بوده باشد، مگر این که بتوان با چشم‌پوشی، این اشتباه بزرگ او را به سبب اطلاعات اندک فلسفی‌اش دانست. اما در این صورت نیز انتقادات جدی به ادعای وایت وارد است.

تبیین مسئله و واکاوی مفهوم متافیزیک در رویکرد غربی - مسیحی

وایت در مقاله مشهور خود موضوع درخور توجهی را مطرح می‌سازد، ولی کالبدشکافی موضوع، به سوگیری‌های تاریخی او منجر می‌شود که بخشی از آن ناشی از مطالعات و تخصص دانشگاهی اوست و بنابراین او را به سوی همان اشتباهی که اسلاف او مرتکب شدند، سوق می‌دهد. او در ابتدای مقاله می‌گوید: «همه انواع حیات، بافت زندگی خود را دگرگون می‌کنند. انسان نیز از آن زمان که به صورت گونه فراوان و پرشماری در آمد، محیط پیرامون خود را به طرز قابل توجهی تحت تأثیر قرار داد.»

در ادامه، او مطالبی در خصوص سیر تاریخی و تحولی انسان بیان می‌کند.

«تنها حدود چهار نسل قبل بود که علوم و فناوری در اروپا و آمریکای شمالی به وصلت رسیدند و وحدت رویکردهای نظری و عملی در عرصه‌های محیط طبیعی پیرامون ما پا به عرصه گذاشت.»

نتیجه این وصلت به باور وایت، غلبه بی‌سابقه انسان به عنوان یک عنصر فعال در محیط زیست بود، طوری که پس از گذشت یک قرن از زمان ظهور واژه بوم‌شناسی (اکولوژی) در زبان انگلیسی در سال ۱۸۷۳، تأثیر نژاد انسان در

محیط چنان شدت گرفته که باید گفت محیط، به طور اساسی و ذاتی دگرگون شده است. نتیجه این تأثیرها به همراه انفجار جمعیت، گسترش بی برنامه شهرها و نهشته های زمین شناختی جدیدی از فاضلاب و زباله، وایت را بر آن می دارد که می گوید: «تاکنون هیچ موجودی جز انسان در مدتی چنین کوتاه لانه اش را تا به این حد نیالوده است.»

به باور وایت نه بازگشت به دوران خوش گذشته و نه زیباسازی های بزرگ کارانه، می تواند با بحران بوم شناختی امروز ما مقابله کند.

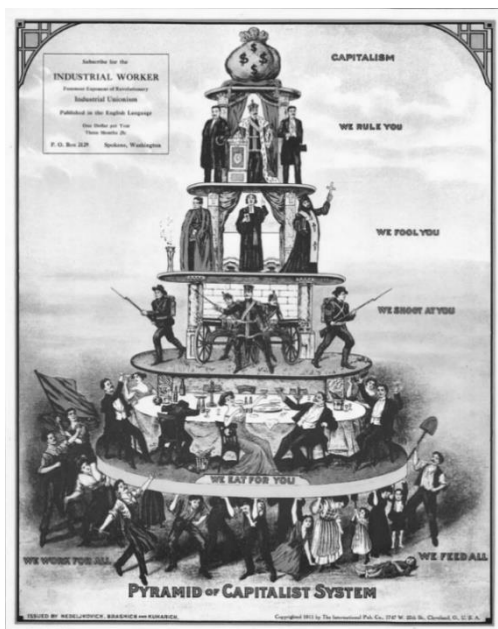
«چه باید کرد؟ هنوز هیچ کس نمی داند. چنان چه به بنیادها نیندیشیم، اقدامات ویژه ما احتمالاً پیامدهایی به دنبال خواهد داشت، بسی سخت تر و خطرتر از آنچه که قصد برطرف کردنش را داشته ایم.»

در جستجو برای یافتن پاسخ های احتمالی به به سؤال فوق، وایت بر آن است تا با نگاه عمیق تاریخی به پیش فرض هایی که زیربنای فناوری و علم جدید را بنیاد نهاده، بیاندیشد و به تفکر روشنی دست یابد. او می گوید:

علوم به طور سنتی ماهیت اشرافی، روشنفکرانه و نظری داشتند، اما فناوری امری تجربی، عملگراییانه و کم اعتبارتر بوده است. یکپارچگی تقریباً ناگهانی این دو در اواسط قرن نوزدهم به طور یقین با انقلاب های دموکراتیک معاصرش در کمی پیش از آن، مرتبط است که موانع اجتماعی را کاهش می دادند و بر وحدت عملی بین دست و مغز تأکید می ورزیدند. بحران بوم شناختی را پیدایش یک فرهنگ کاملاً جدید و مردم سالار به وجود آورده است. پرسش این است که آیا جهان مردم سالار می تواند از عهده پیامدها و ملازمات خویش برآید؟ به باور من (وایت)، ما قادر به چنین چیزی نخواهیم بود، مگر این که بدیهیات خویش را مورد بازاندیشی قرار دهیم.

در این جا، وایت دانسته و یا ندانسته، مرتکب اشتباهی می شود که البته پرداختن به آن، هدف اصلی این پژوهش نیست، اما مرور آن می تواند چگونگی مسیر فکری او را روشن سازد. وایت چطور به این نتیجه رسیده است که: «بحران بوم شناختی را پیدایش یک فرهنگ کاملاً جدید و مردم سالار به وجود آورده است.»

وقایع تاریخی چون غلبه سرمایه داری (کاپیتالیسم)، امپریالیسم و اقتصاد بازار آزاد، تولید انبوه، مصرف گرایی گسترده قرن بیستم و بسیاری دیگر از این دست، حوادثی نبودند که وایت آنها را فقط از لایه های کتاب های تاریخی شنیده باشد (شکل ۲).



شکل ۲. هرم نظام سرمایه‌داری (که به باور وایت نتیجه باور به متافیزیک سنتی غربی- مسیحی است).

هجوم گسترده کشورهای اروپایی به آسیا، آفریقا و آمریکا برای استخراج و تصاحب منابع آنها، استعمار مردمانی که برای قرن‌ها شیوه زندگی پایداری و فرهنگ خاص خودشان را داشتند، به اسارت و بردگی گرفتن انسان دیگر از هند گرفته تا کنگو، و از الجزایر تا آمریکای جنوبی مطابق با کدام مردم سالاری صورت گرفت؟ قتل عام و پاکسازی نژادی بیست میلیون نفر از ساکنان بومی آمریکا، توسط مدعیان تمدن نوین، چه نسبتی با فرهنگ جدید و مردم سالار داشت؟ آیا ساعات و شرایط کار غیرانسانی و گاه خارج از تحمل، رقابت‌های جان فرسا و پول بنیان به قیمت جان انسان‌ها، سلطه تراست‌های اقتصادی چون وال استریت و بازارهای بورس، اشاعه فقر و فساد در غرب و حکومت‌های دست‌نشانده آنها در شرق، مردم‌سالاری است؟ نگارندگان از ارائه مثال‌ها و شواهد بیشتر چشم پوشیده‌اند و قضاوت در این باره را بر عهده مخاطبان می‌گذارند.

وایت در ادامه می‌گوید: «پرسش این است که آیا جهان مردم‌سالار می‌تواند از عهده پی آمدها و ملازمات خویش برآید؟ به باور من ما قادر به چنین چیزی نخواهیم بود، مگر این که بدیهیات خویش را مورد بازاندیشی قرار دهیم.»



این بدیهیات ذیل عنوان هایی بیان شده اند که عبارتند از: «سنت غربی فناوری و علم *The Western Medieval View of Technology and Science*»، «دیدگاه قرون وسطی از انسان و طبیعت *Medieval View of Man and Nature*»، «مسیحیت در مورد رابطه مردم و طبیعت به آنان چه می گفت؟ *What did Christianity tell people about their relations with the environment?*»، «یک دیدگاه دیگر مسیحی *An Alternative Christian View*».

وایت ذیل عنوان «سنت غربی فناوری و علم» ضمن اظهار ادای دین و قدرشناسی مختصر نسبت به دانشمندان بزرگ اسلامی در قرون میانه، مانند رازی در پزشکی، ابن هیثم در نور و عمر خیام در ریاضیات، چنین می گوید:

یک چیز چنان آشکار است که به کلام درآوردن آن ابلهانه می نماید و آن این که فناوری و علم امروزه به طور مشخص پدیده هایی غربی هستند. امروزه در سراسر جهان شیوه و روش تمام علوم مطرح، صرف نظر از این که رنگ پوست و زبان دانشمندان چه باشد، غربی است.

وایت در ادامه به دو حقیقت مهم دیگر نیز اشاره می کند که به باور وی:

به آن اندازه مورد توجه قرار نگرفته اند؛ زیرا خود محصول تحقق دوره تاریخی کاملاً متأخری هستند. رهبری غرب چه در زمینه فناوری و چه از آن چه به اصطلاح انقلاب علمی قرن هفدهم یا آنچه به نام انقلاب صنعتی در قرن هجدهم خوانده می شود، بسی قدیمی تر است.

در ادامه، وایت به ارائه شواهد و مثال هایی برای اثبات مطلب فوق می پردازد که همان طور که پیش تر بیان شد، بحث درباره این اظهارات و بررسی درستی یا نادرستی آنها، هدف این پژوهش نیست و بیان آنها تنها با هدف رسم مسیر فکری وایت برای آن دسته از مخاطبان است که احتمالاً با دیدگاه وی آشنایی ندارند. نکته قابل توجه این است که وایت در سراسر مقاله خود هرگز جایگاه متافیزیکی را که به ادعای او سبب اصلی بحران های بوم شناختی شده است، در ساختار علوم نشان نمی دهد.

وایت در ادامه مقاله خود با هدف مطالعه ماهیت یا تأثیر حرکت علمی و فناوری معاصر بر بوم شناسی، مروری سریع بر تحولات و مفروضات بنیادی قرون وسطی، ذیل عنوان «دیدگاه قرون وسطی از انسان و طبیعت» می آورد که



بیان برخی از آن‌ها خالی از لطف نیست. او می‌گوید:

سروری انسان بر طبیعت (در نتیجه نوآوری‌های او در قرون وسطی) با الگوی فکری عمده‌تر نیز همخوانی دارد. این مردم در مورد بوم‌شناسی خود چه می‌کنند، بستگی به آن دارد که خود را در ارتباط با چیزهای اطراف‌شان چگونه می‌نگرند. بوم‌شناسی انسان به‌طور عمیق تحت تأثیر اعتقاداتش درباره ماهیت و عاقبت انسان، یعنی مذهب اوست. پس از بیان چنین مطالبی، به‌نظر می‌رسد که وایت زمینه لازم را برای اظهارنظر تاریخی و جنجال‌برانگیز خود آماده کرده و بنابراین چنین ادامه می‌دهد:

پیروزی مسیحیت بر بت‌پرستی، بزرگترین تحول روحی در تاریخ تمدن ما بوده است، اما چنین معمول است که بگویند ما چه خوب و چه بد، در عهد «فرامسیحیت» به سر می‌بریم. مسلماً زبان و شیوه‌های تفکر ما دیگر بیشتر مسیحی نیست، اما در چشم من، جوهر آن به گونه‌ای شگفت‌آور با گذشته یکسان است. مثلاً عادات ما در اعمال روزمره در چنبره یک اعتقاد ضمنی به پیشرفت و ترقی همیشگی گرفتار است که نه برای تمدن‌های یونانی - رومی باستان و نه برای تمدن‌های شرق، شناخته شده است. این شیوه عمل ریشه در غایت‌شناسی یهودی - مسیحی دارد و خارج از آن قابل دفاع نیست. ما امروز نیز همچون هزار و هفتصد سال گذشته، بیشتر در فضای اصول متعارف مسیحی تنفس می‌کنیم.

وایت در این جا نیز مغالطه کرده و پیشرفت مادی را با تعالی روحی - روانی - معنوی یکی می‌گیرد. کدام یک از پیامبران الهی، بنگاه اقتصادی داشته و یا در عادت‌شان به ادعای وایت در چنبره یک اعتقاد ضمنی به پیشرفت مادی و مال‌اندوزی گرفتار بوده‌اند. خود متفکران غربی همچون یوناس نیز به این اظهارنظر وایت نقد و اعتراض دارند که در رأس آنها مارتین هایدگر قرار دارد. وی در مقاله‌ای با عنوان «پرسش از تکنولوژی» به‌طور مشروح به این موضوع پرداخته است. یوناس (۱۳۹۵: ۳۷۶) بر این باور است که آنچه که در غرب تحت عنوان پیشرفت دائم به‌ویژه در حیطه اقتصاد، مرجع آمال و مدینه فاضله انگاشته شده، غلط است و این ایده باید اصلاح شود. وایت با بیان این مطلب، نه تنها در حق عیسی مسیح، بلکه در حق فیلسوفان حقیقی در طول تاریخ از جمله سقراط، بی‌انصافی کرده است. شیوه زندگی سقراط نباید بر مورخی همچون وایت پوشیده بوده باشد. هایدگر، آن منادی پایان متافیزیک در قرن بیستم،

حقیقت را درباره موضوع مورد اشاره وایت این گونه بیان کرده است: به باور هایدگر «آنچه در باب تکنولوژی بسیار خطرناک است این است که تمایل شدید به مرتب ساختن تام و تمام همه چیز بر مبنای اصل بهره‌وری دارد»^۱ (دریفوس^۲، ۱۴۰۰: ۱۷۲). کی‌یرکگارد^۳ بر این باور بود که «آدمیان در روزگار او، بیش از پیش به هیئت تماشاگران و منتقدان مداخله‌گریزی درمی‌آیند که دیگر حاضر نیستند دل به دریا بزنند و تعهدی^۴ جدی را عهده‌دار شوند. به باور او به لطف رسانه‌های جمعی، این موضع تماشاگر بودن و یکدست‌شدنی که از آن ناشی می‌شود، روزبه‌روز بدتر خواهد شد و سرانجام چنان زبان‌های آتشی بزرگ، همه چیز را به کام خود خواهد کشید»^۵ (دریفوس، ۱۴۰۰: ۱۷۳). در غرب نارضایتی را به ما می‌فروشند، چرا که پول همان جایی است که نارضایتی باشد. بیشترین چیزی که به ما فروخته شده این طرز تفکر است که «با تلاش برای تبدیل شدن به چیزی دیگر، می‌توانیم بهتر از آنچه که اکنون هستیم، باشیم». حرکت روبه‌جلو، چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی، الزاماً به دلیل روبه‌جلو بودنش، حرکت خوبی نیست. ما گاهی زندگی را در مسیر نادرست پیش می‌بریم (هیگ، ۱۳۹۸: ۲۵۲).

ای کاش وایت، بخشی از ابیات بی‌شمار حکیمان و خردمندان از سراسر جهان و از جمله این مرز و بوم را می‌شنید و سپس به ما می‌گفت که کدام یک از آن‌ها به روزمرگی، عادات و بی‌معنایی زندگی اشاره کرده‌اند.

بی‌معنایی، نتیجه منطقی عادات ما در اعمال روزمره است. حکیم سخن، سعدی شیرازی می‌گوید:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند/ تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری.

این غفلت می‌تواند همان روزمرگی یا عاداتی باشد که وایت آن را یکسره به ناحق به متافیزیک نسبت داده است.

حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌گوید:

چو خرسند گشتی به داد خدای

توانگر شدی یکدل و پاکرای

که آزاد داری تنت را ز رنج

تن مرد بی‌آز بهتر ز گنج

1. Productivity
2. Dreyfus
3. Kierkegaard
4. commitment
5. The Present age



آیا متافیزیک عامل اصلی بحران‌های اکولوژیکی است؟ نقد فلسفی - فرهنگی مقاله تاریخی لین وایت

خیام نیشابوری آن جا که می‌گوید:

یک نان به دو روز اگر بود حاصل مرد از کوزه شکسته‌ای دمی آبی سرد

مأمور کم از خودی چرا باید بود یا خدمت چون خودی چرا باید کرد

آیا به آزادی، زندگی اخلاقی و پرهیز از بندگی (بخوانید در دوره‌ای که ما زندگی می‌کنیم رهایی از بندگی تکنولوژی و پول و غیره)، توصیه نکرده است.

هر مصلحت عقل کم از کوه غمی نیست کورطل گرانی که سبکبار نشینم؟/

حسن رخ گل چشم به راه نگه ماست از همت پست است که با خار نشینم. (صائب تبریزی).

چطور وایت و همفکران او، قانون طلایی (با دیگران چنان رفتار کن که می‌خواهی با تو آن گونه رفتار کنند) را که از دل سنت‌ها و ادیان آسمانی جهان برآمده است و عصاره تعلیمات دین مسیحیت نیز به‌شمار می‌رود، نشانه‌ای برای بهره‌کشی از طبیعت، روزمرگی و سرگردانی انسان و بی‌معنایی زندگی برشمرده‌اند؟ بهره‌کشی از طبیعت، روزمرگی و سرگردانی انسان و بی‌معنایی زندگی، نتیجه منطقی و آشکار متافیزیکی است که وایت آن را سبب اوضاع کنونی حاکم بر جهان دانسته است. یک راه شناخت پدیده‌ها و مفاهیم، بررسی و مطالعه آثار و نتایج مترتب بر آنهاست. به ادعای وایت، متافیزیک حاکم بر غرب، بانی و سبب پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی در عرصه‌های مختلف علمی و صنایع بوده است که یکی از آنها نظام سرمایه‌داری غرب است. بنابراین، نقد پیامدهای متافیزیک مورد ادعای وایت، مانند آن است که خود آن متافیزیک را تشریح و نقد کرده ایم. به بیان دیگر، این نقد، شبیه مهندسی معکوس است. در ادبیات فارسی ضرب‌المثلی است که می‌گوید: از مکافات عمل غافل مشو/ گندم ز گندم بروید، جوز جو. در مورد متافیزیک غربی نیز می‌توان گفت چیزی که از متافیزیک غربی روییده است، همان سرمایه‌داری و استعمار و نابودی طبیعت است که قطعاً از یک متافیزیک مبتنی بر محسوسات حاصل شده است و نه از متافیزیک مبتنی بر حضور و جهان معقول.

فیلسوف معاصر، یوناس در پاسخ به این پرسش مجله اشپینگل که اقتصادهای رقابتی به رشد متکی هستند و رکود، مغایر ذات آنهاست، بنابراین آیا رشد ناخالص تولید ملی علی‌القاعده به معنای ادامه بهره‌کشی از طبیعت و نابودی آن

نیست؟ می‌گوید: «اجازه دارم پیرسم اصولاً چرا امکان تثبیت نسبی اقتصاد وجود ندارد؟ چرا تولید ناخالص ملی باید همیشه رشد کند؟ فرض کنیم که ما یک دین جهانی داشتیم که می‌گفت ازدیاد جمعیت باید متوقف شود. در این صورت، قابل درک نبود که چرا در زمینه اقتصاد، تولید باید مدام افزایش یابد.» مصاحبه‌کننده می‌گوید: «باید خاطرنشان کرد که روگردانی از رشد اقتصادی، حتی اگر بیشتر جامعه با آن موافق باشند، مشکلات و مسائل عظیمی ایجاد خواهد کرد. به واقع، نه دموکراسی برای مسئولیت اخلاقی خود چارچوبی تعیین می‌کند و نه اقتصاد باز.» در پاسخ به این مطلب یوناس می‌گوید:

آیا نمی‌توان اندکی نیز به این امید بست که انسان‌ها هم آینده‌ای می‌خواهند؟ و این که معنای هستی و حیات فقط مصرف کالا نیست؟ آیا نباید نیاز معنوی و فراتجربی انسان‌ها را نیز در نظر گرفت؟ از همان آغاز، ادیبانی یافت می‌شدند که اغلب در خدمت نیازها و بیم و امید و آرزوهای این جهانی انسان‌ها قرار داشتند، ولی همواره تلاش‌هایی نیز وجود داشت که هدف آن‌ها فراتر از تأمین حداکثری مطالبات مادی و ارضای غرایز نفسانی بود. غرور و عزت نفس، حجب و حیا، بلندپروازی، به رسمیت شناخته شدن؛ همه از لذت‌طلبی محض فراتر می‌روند. فراسوی لذت‌طلبی، نیازی ظاهر می‌شود که حیات و هستی منحصر به فرد انسانی را از طریقی که فقط انسان قادر به انجام آن است، توجیه می‌کند و جایگاه او را ارتقاء می‌دهد. مفاهیمی یافت می‌شوند چون گذشت کردن، بخشودن، یاری رساندن و بیش از همه بسط تجربه انسانی (یوناس، ۱۳۹۵: ۳۷۶).

همان‌گونه که دیده شد، فیلسوف برجسته و صاحب‌نظری چون یوناس، به نمایندگی از خیل عظیم فیلسوفان غربی، با عادت روزمره و اعتقاد به پیشرفت آن‌گونه که وایت می‌گوید، نه تنها موافق نیستند، بلکه تعریفی دیگر از آن دارند. در ادامه، وایت ذیل عنوان «مسیحیت در مورد ارتباط و نگرش مردم به محیط زیست به آنها چه می‌گوید؟» چنین اظهار نظر می‌کند:

فرهیختگان غرب باستان نیز همچون ارسطو، عقیده وجود نقطه آغازی برای جهان مری را انکار می‌کردند. در واقع ایده وجود یک نقطه آغاز، با توجه به چارچوب فکری آنان که زمان را دورانی می‌دیدند، ناممکن بود. نقطه مقابل آنها مسیحیت بود که نه فقط مفهوم زمان خطی و تکرار ناپذیر، بلکه داستان مشخص خلقت را نیز از یهود به ارث برده

بود. خداوند همه چیز را آفرید و در آخر آدم و حوا را. خداوند آشکارا آفرینش تمام اینها را با هدف بهره‌بردن و فرمانروایی آدمی تدبیر می‌فرماید. هیچ چیز در خلقت مادی، هدف و غایتی جز خدمت به انسان ندارد و اگر چه پیکر آدمی از خاک ساخته شده اما او صرفاً جزئی از طبیعت نیست، او آینه خداوندی است. مسیحیت، به‌ویژه در قالب غربی‌اش، انسان‌مدارترین مذهبی است که جهان به خود دیده است. انسان تا حد بسیاری از نظری بی‌نیازی و بری بودن از طبیعت، خداگونه است. مسیحیت کاملاً برخلاف بت‌پرستی باستان و مذاهب آسیایی (احتمالاً به استثنای زرتشتی) نه فقط نوعی دوگانگی بین انسان و طبیعت را برقرار کرد، بلکه تأکید داشت که این خواست خداست که انسان از طبیعت به قصد تأمین نیازها و نیات درست خویش بهره‌کشی کند.

وایت می‌گوید: «انسان تا حد بسیاری از نظر بی‌نیازی و بری بودن از طبیعت، خداگونه است».

اما به ما نمی‌گوید که اگر این موجود، خداگونه و از طبیعت بی‌نیاز است، پس چرا به اعتقاد وایت و باورمندان به متافیزیک مسیحی - غربی، طبیعت برای خدمت به او آفریده شده است؟! از این دست تناقض‌گویی‌ها در سراسر مقاله وایت فراوان است. نقل عین مطالب فوق از مقاله وایت، این پرسش را پیش می‌آورد که وایت مطابق با کدام استدلال و مرجعی، این سخنان را بیان کرده است؟ به ویژه آن‌جا که می‌گوید: «مسیحیت به خصوص در قالب غربی‌اش، انسان‌مدارترین مذهبی است که جهان به خود دیده است».

اگرچه در زمانه‌ای که وایت می‌زیست، مکاتبی همچون اگزیستانسیالیسم، اومانیسم و امثال آنها، آشکارا امروز صورت‌بندی و تشریح نشده و مورد بحث و نقد قرار نگرفته بودند، اما بعید به نظر می‌رسد که وایت آثار فیلسوفان متقدم و پایه‌گذاران اگزیستانسیالیسم همچون شوپنهاور، نیچه، کی‌یرکگارد، سارتر و دیگران را مطالعه نکرده باشد، چه این که برخی از آنها همچون سارتر، کامو و هایدگر در زمانه‌ای که او می‌زیست، در اوج استقبال توسط عموم مردم و برخی فیلسوفان بودند. سخت است که بدانیم وایت بر چه اساسی می‌گوید: «انسان تا حد بسیاری از نظر بی‌نیازی و بری بودن از طبیعت، خداگونه است».

انسان که عین نیاز و جزئی از طبیعت و هستی است، چطور موافقت خدایی را که در این متافیزیک وجود ندارد به سود بهره‌کشی و استعمار طبیعت، فرض می‌گیرد.

در مقابل اندیشه (موتیف) معنوی، اندیشه اکولوژیکی، بیانگر «ریشه‌داری روح انسان در جهان طبیعت و تمایل خودآگاهانه تجسم یافته به جشن حضور خدا در، با و تحت کل نظم بیوفیزیکی» است. بنابراین بر خلاف تأکید اندیشه معنوی بر خدا به عنوان موجودی جدا از انسانیت و جهان طبیعی، اندیشه اکولوژیکی بر وجود خدا به عنوان قدرت خود زندگی تأکید می‌کند که حضور در طبیعت، انسانیت و در یک کلام کل هستی است. اصطلاح "اکولوژیک" در اندیشه اکولوژیکی به معنای بیان روابط متقابل سیستمی میان خدا، بشریت و جهان طبیعی است. نماینده کلیدی الهیات مدرن چنین درکی، پل تیلیش است که در سخن گفتن نمادین، خدا را زمینه و خالق هستی و منبع متعالی معنای زندگی می‌داند. اندیشه اکولوژیک نشان می‌دهد که جهان بینی و تصورات دینی ما از خدا، تأثیرات بسیاری بر روابط ما نه تنها با انسان‌های دیگر، بلکه با جهان طبیعی نیز دارد. به بیان دیگر، تفکر سلسله‌مراتبی با خدا، که در سطحی بالاتر از ما درک می‌شود، به معنای رفتار سلسله‌مراتبی با طبیعتی است که در سطحی پایین‌تر از ما درک می‌شود (Randolph and Yunt, 2002: 3-7).

در بخش دیگری از مقاله، درباره تشریح رابطه انسان و طبیعت، وایت سبقت گرفتن کلیسای لاتین (و خلف آن، غرب) بر کلیسای یونانی را به رنگ‌وبوی متفاوت عقیده و اندیشه در دو کلیسای لاتین و یونانی نسبت داده و چنین می‌نویسد:

کلیسای لاتین گناه را به منزله آفت اخلاقی می‌دید و بخت را در کردار درست می‌جست. دینداری کلیسای شرقی اندیشه‌گرا و کلیسای غربی اراده‌گرا بوده است. قدیسان یونانی تأمل می‌کنند و قدیسان غربی، عمل. مضامین مسیحی در مورد غلبه بر طبیعت از فضای کلیسای غربی، راحت‌تر ظهور می‌کند.

انسان اگر خداگونه است، چه نیازی دارد که به چیزی که از او بری است و خادم او و برای او است، غلبه یابد؟ اصولاً روشن نیست که منبع ارجاع وایت به مضامین مسیحی در مورد غلبه بر طبیعت، چیست؟ تنها نقل قولی که در آن اصطلاح غلبه بر طبیعت آن هم به معنای سلبی آن آمده است مربوط به فرانسیس بیکن در قرن شانزدهم میلادی است (ما بر طبیعت مسلط نخواهیم شد، مگر با اطاعت از آن).

در مطلب بالا نیز همانند برخی مطالب قبلی، معلوم نیست وایت "مضامین مسیحی در مورد غلبه بر طبیعت" را از



آیا متافیزیک عامل اصلی بحران‌های اکولوژیکی است؟ نقد فلسفی - فرهنگی مقاله تاریخی لین وایت

کدام مرجع، یا متون مسیحی عاریت و فرض گرفته است. اگر وایت خود را نماینده کلیسای غربی می‌داند، طرف دیگر خطاب او از کلیسای شرقی و آیین آن کیست؟ عجیب است که او در مقاله خود از هیچ شخص یا مکتبی، نامی به میان نمی‌آورد و به آن استناد نمی‌جوید. این گونه اظهارنظرهای دو پهلو و مبالغه‌آمیز فرض‌های پیشینی، در جای جای مقاله وایت دیده می‌شود و در برخی اظهارنظرها، او دانسته یا ندانسته، از مقدمات درست به نتایج نادرست، ولی دلخواه خود می‌رسد. برای مثال، در ادامه بحث بالا می‌گوید:

اعتقاد مسیحیت به خلقت که از اولین عبارت هر یک از متون آن نمایان است، دربرگیرنده مفهوم دیگری نیز هست که به درک ما از بحران بوم‌شناختی کنونی یاری می‌دهد. در آغاز مسیحیت و در کلیسای شرقی یونان، همواره تا به امروز، طبیعت را بیشتر سیستم نمادینی دانسته‌اند که خداوند از ورای آن، با انسان سخن می‌گوید.

وایت این نوع نگاه به طبیعت را یک نگاه هنری می‌داند تا علمی و می‌گوید:

حکمت طبیعی از اوایل قرن سیزدهم در غرب لاتینی در مسیر دیگری افتاد که هدفش نه پرده‌برداری از نمادهای مادی صحبت خدا با انسان، بلکه پی بردن به تئیت پروردگار از طریق کشف چگونگی عمل مخلوقاتش بود. تنها از اواخر قرن هجدهم به بعد بود که فرضیه خدا برای بسیاری از دانشمندان غیرضروری شد. دانشمندان در طی دوران طولانی قرن‌هایی که علوم غرب شکل می‌گرفت، چندان بر این نکته اصرار کردند که وظیفه و پاداش دانشمندان آن است که «بر مدار اندیشه خدا بیاندیشند»، که انسان به این باور می‌رسد که محرک و انگیزه واقعی آنها همین بوده است. اگر چنین باشد، باید گفت که علم جدید غرب در محیط روحانی مسیحیت قالب‌ریزی شده و پویایی اعتقاد مذهبی که از باور یهودی - مسیحی به خلقت الهام می‌گیرد، به آن نیرو و انگیزه داده است.

نتیجه‌گیری وایت ذیل عنوان «یک دیدگاه مسیحی»

«ما به وخیم‌تر کردن بحران‌های اکولوژیک ادامه خواهیم داد، مگر اینکه این قاعده عمومی و پذیرفته‌شده مسیحیت مبنی بر این که خلق طبیعت هیچ دلیلی جز خدمت به انسان ندارد را مردود بدانیم» (لین وایت، ۸۷-۱۹۰۷).

در ادامه وایت، به نقش مسیحیت در اعطای مجوز به فن‌آوری و در نتیجه تخریب طبیعت می‌پردازد و می‌گوید:

از آنجاکه در قاموس امروزی ما، علم و فناوری واژه‌های متبرکی هستند، این نظر که اولاً علم جدید به لحاظ تاریخی

دنباله و بسط حکمت طبیعی است و ثانیاً فناوری جدید حداقل تا حدودی، محصول تحقق اعتقاد اراده‌گرایانه و غربی مسیحیت به فراتر بودن انسان از طبیعت و سروری او بر آن است، شاید از نظر برخی خوشایند باشد، اما اکنون می‌دانیم که بیش از یک قرن پیش وحدت علم و فناوری که تا آن زمان فعالیت‌های کاملاً مستقلی بودند، به انسان چنان توانایی بخشید که به شهادت بسیاری از پیامدهای بوم‌شناختی بر جای مانده‌اش، از مهار خارج شده است. اگر چنین باشد، مسیحیت گناه بزرگی به گردن گرفته است.

وایت تا این جا، یک تنه جوهر تمام دنیای غرب را می‌کشد. او ابتدا تمام غرب را مسیحی مؤمن و واقعی مطابق تعریف دلخواه خود فرض می‌گیرد، سپس بار تمام خطاهای آن را به گردن همان مسیح و مسیحیان می‌اندازد، و در ادامه می‌گوید:

شخصاً در این مورد که بتوان صرفاً با به‌کارگیری علم و فناوری بازهم بیشتر، از بروزی آمده‌های فاجعه‌بار بوم‌شناختی پرهیز کرد، تردید دارم. علم و فناوری از درون نگاه ویژه مسیحی به رابطه انسان با طبیعت روییده، نگاهی که امروز نه فقط مسیحیت و مسیحیت نوین به آن عقیده دارند، بلکه حتی آن‌هایی که خود را افرا مسیحیت می‌دانند نیز آن را می‌پذیرند.

در این جا نیز دوباره توجه مخاطبان را به مغالطه وایت جلب می‌کنیم. در بخش نخست پاراگراف بالا، وایت اظهارنظری مشخص می‌کند که بسیاری، از جمله نگارندگان و شاید مخاطبان نیز با آن موافق باشند، اما بلافاصله پس از این مقدمه درست و مورد پذیرش عام، اظهارنظر شخصی و بدون سند و مدرک خود را ابراز می‌کند و بدیهی می‌انگارد. به بیان دیگر، وایت در ابتدای مقاله خود، به وام‌گرفتن مبانی علمی دنیای غرب از دیگر اقوام و ادیان، به ویژه جهان اسلام اقرار و اذعان می‌کند، سپس چند پاراگراف بعد و در نتیجه‌گیری خود می‌گوید که علم و فناوری از درون نگاه ویژه مسیحی به رابطه انسان و طبیعت روییده است! و سپس این نظر ابداعی خود را تعمیم می‌دهد. وایت هرگز نمی‌گوید که مسیحیان چطور طبیعت و پدیده‌های آن همچون درخت را چیزی بیش از یک واقعیت فیزیکی نمی‌دانند، در عین حال به رستاخیز مسیح، به عید پاک، عید فصح، غسل تعمید و دیگر نمادها و آیین‌های نمادین مسیحیت (به عنوان اموری فراتر از واقعیت فیزیکی) باور دارند. در این جا نیز وایت فرض گرفته است که مسیحیت و اخلاقیات



آن، به‌طور کامل بر غرب حاکم هستند و کارکرد دارند. براساس کدام شواهد و تجارب تاریخی، وایت برای غرب افسارگسیخته و بی‌اخلاق (عموم سیاستمداران، برخی غریبان و نه همه آنها)، چک سفید امضاء می‌کشد. آیا غرب امروز با غربی که وایت در آن می‌زیست، چنان تفاوت ماهوی دارد که وایت چنین ادعاهایی را مطرح می‌کند. وایت و پدرانش، تجربه دو جنگ جهانی را که به‌طور خاص حاصل سیطره نگرش علمی و فناوریانه و دور شدن از تعالیم معنوی و مسیحیت در غرب بود، دارند و همچنان بار گناه آن را به گردن مسیحیت می‌اندازند! یکصد میلیون نفر انسان جان خود را طی دو جنگ جهانی که نتیجه مستقیم پیشرفت علم، تکنولوژی و خودخواهی‌های انسان‌های بی‌اعتقاد و بی‌اخلاق بود، از دست دادند. همفکران و پیروان عقاید وایت باید پاسخ دهند تلفات کل جنگ‌های به‌باور آنها مذهبی در طول تاریخ چقدر بوده است و چه نسبتی با تلفات دو جنگ جهانی معاصر دارد؟ (نگارندگان به‌هیچ‌وجه در مقام دفاع از خطاها و جنایاتی که در طول تاریخ به نام دین و به‌ویژه کلیسا صورت گرفته، نیستند). در ادبیات فارسی ضرب‌المثلی وجود دارد که در اینجا به خوبی منظور را می‌رساند. حکایت ادعای این که تمام مشکلات زیست‌محیطی امروز ناشی از رویکرد هستی‌شناسانه دین مسیحیت به طبیعت است، حکایت فردی است که به دوستش می‌گفت: «تو می‌را با دیگران می‌خوری و تلوتلو آش را با ما». تمدن غربی می‌رفاه و پیشرفت را با علم و تکنولوژی می‌خورد و تلوتلو آش را با دین مسیح.

وایت در ادامه می‌گوید:

این که ما با بوم‌شناسی چه می‌کنیم، به عقاید ما در مورد رابطه انسان و طبیعت بستگی دارد. علم و فناوری بیشتر ما را از گرداب بحران‌های بوم‌شناختی امروز بیرون نخواهد برد، مگر آنکه مذهب جدیدی بیابیم و یا در معتقدات مذهبی گذشته خود یک بار دیگر بیاندیشیم.

اینکه برخی از غربی‌ها از ابزار قرار گرفتن دین و متافیزیک توسط برخی غیرمتدینان، ناراضی و عصبانی هستند، دلیل نمی‌شود که کلاً قید دین و متافیزیک را بزنند. ما به صرف این که چاقو کاربردهایی در غیر از آشپزخانه می‌تواند داشته باشد، قید آن را نمی‌زنیم. فیلسوف تأثیرگذاری همچون ایمانوئل کانت، با وجود عدم اثبات عقلانی متافیزیک، به آن نیاز داشت تا بتواند فضیلت‌های اخلاقی را توجیه کند و پاداش و مکافات نیکوکاران و بدکاران را به آنجا موکول کند

(حداد عادل، ۱۳۹۳: ۲۱۲). یک عقل سلیم هرگز نمی تواند قبول کند که از باور به متافیزیک، حتی از همین نوعی که غریبان، به ناحق، معتقد هستند که از یونان باستان و مسیحیت به آنها رسیده است، کمپانی های ساخت و فروش تسلیحات کشتار جمعی، سموم و کودهای شیمیایی، کارتل های بذر و نهاده های غیرطبیعی کشاورزی و هزاران صنعت و مافیای ضد بشری حاصل شود. تاریخ نشان داده است هرچا ثروتی جمع می شود، عده ای در جایی دیگر دارند بهای آن را با کار طاقت فرسا و گاه جان کندن، می دهند. کدام سرمایه دار یا سیستم اقتصادی تاحالا به خود گفته است چون دنیای دیگری به اسم متافیزیک در کار است، پس ما اندکی از سود اقتصادی و منافع خود چشم می پوشیم تا آنجا پاداش این کار خود را ببینیم؟!

سخن پایانی

معرفی متافیزیک غربی و باور به آن، بزرگترین دروغی است که نوع انسان تا به حال به خودش گفته و شبیه حکایت پادشاه و لباس نامرئی اش است. طرفداران این متافیزیک استدلال می کنند که چون سیاره زمین و منابع آن برای خدمت به رشد، پا گرفتن نوع بشر برای ورود به جهانی پیشرفته تر طراحی شده است، بنابراین نباید به آن به چشم منزل و سکونت گاه دائمی نگاه کرد. در این دیدگاه، زمین صرفاً یک ایستگاه است و بنابراین موجودیت آن تنها برای مصرف بشر و گذار از مرحله ای از مراحل پیشرفت او معنی می یابد. نکته ای که اینان نمی خواهند به دانستن آن اقرار کنند، حکایت آن کودکی مدرسه ای را به ذهن می آورد که حاضر نمی شد بگوید الف. معلمش پرسید: آخر این که خیلی آسان است، چرا نمی گویی؟ گفت: اگر الف را بگویم باید ب، ج و... تا ی را بگویم. حکایت غرب و متافیزیکش نیز شبیه این است که چرا اسمی از آن جهان برین و برتر به میان نمی آورند و خواسته یا ناخواسته وجود آن را کاملاً نادیده می گیرند. اگر هم در مورد آن صحبت می کنند، یک متافیزیک عقیم، شسته رفته و بی آغاز و بی سرانجام است. متافیزیکی سوژه بنیاد که باور به آن هیچ تعهد و تکلیفی برای انسان ایجاد نمی کند و صرفاً واژه ای در کتاب های فلسفه و مکاتب فلسفی است. در این در واقع نامتافیزیک، موقتی و مصرفی بودن سیاره زمین، نقش ابزاری آن برای رساندن بشر به پله یا مرحله دیگر، بشر را به ذات نامتناهی و یا وجود عوالم دیگر و در نهایت به آفریدگار توانا رهنمون نمی شود. فیلسوفان معتقد هستند که اولین نتیجه بلا فصل متافیزیک، وجود خدا است (لیچ و تارتالیا، ۱۴۰۰: ۱۹). اگر زمین و حیات زمینی، یک مرحله، یک پله و جزیی از یک مسیر به باور برخی، ناشناخته است، اینان چرا به طراح مسیر، به



نامتناهی بودن آن و به آغاز و انجام آن نمی‌اندیشند. پرسش این است که طرفداران این نامتافیزیک، چطور هنوز از مبدأ خود حرکت نکرده‌اند (چه برسد به این که به میانهٔ مسیر رسیده باشند)، چنین متکبر و سرخوش از پیشرفت‌های تکنولوژیک آخر قرن بیستم (که در مقیاس زمانی عمر کرهٔ زمین تمام انقلاب صنعتی، در سه ثانیه مانده به به عمر بیست و چهارساعتهٔ زمین اتفاق افتاده است) (دوشاردن، ۱۹۵۹ به نقل از هریس، ۱۳۷۶: ۲۹۷) سودای سفرهای بین‌سیاره‌ای و فانتزی‌هایی از این دست به سرشان زده است؟

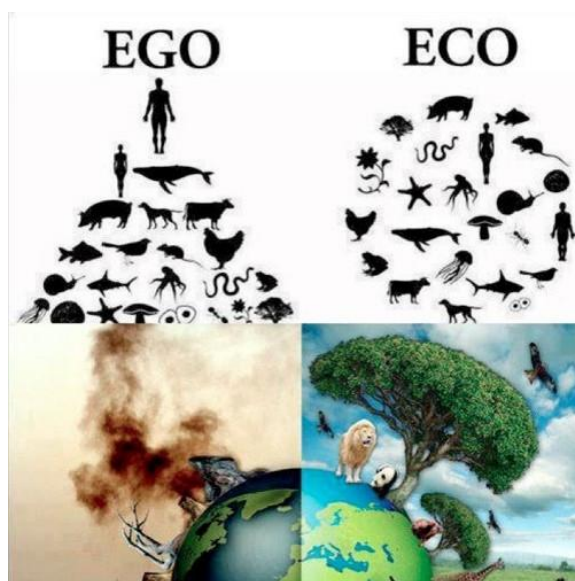
سه-چهار سالی است که یک ویروس ناچیز، چنان نوع بشر را به مرزهای جنون و بدویت نزدیک کرده است که پیش از این حتی خواب آن را هم نمی‌دید. بشر تنها طی قرن بیستم، هفتاد و پنج درصد از تنوع زیستی جانداران این سیاره را برای همیشه نابود کرد. یک چهارم جمعیت هشت میلیارد نفری زمین، در طول عمرشان غذا به سیری نخورده‌اند، در حالی که یک چهارم دیگر، اضافه وزن ناشی از پرخوری دارند. فاصلهٔ غنی و فقیر در طول تاریخ هرگز به این اندازه نبوده است. تنها هشت نفر، ثروتی به اندازهٔ سه‌ونیم میلیارد نفر اندوخته‌اند (visualcapitalist.com/category/money-2). به‌سختی می‌توان تصور کرد که همهٔ این اتفاق‌ها در سایهٔ باور به جهانی برتر یا همان متافیزیک رخ داده است. نتیجهٔ بی‌درنگ باور به متافیزیک، پیدایش معنا و به دنبال آن التزام اخلاقی در زندگی است (لیچ و تارتالیا، ۱۴۰۰: ۱۸)، در حالی که متافیزیک عقیم غربی، هیچ نتیجه و تعهدی به دنبال ندارد. متافیزیک غربی، حتی برای خود آنان نیز کارکرد و نتیجهٔ مثبتی نداشته است. متافیزیک، یکی بیشتر نیست، همچون مفهوم هستی یا وجود. تصور نشود که ادیان و به‌ویژه ادیان ابراهیمی و پیروان آنها به متافیزیکی به غیر از آنچه که فطرت و عقل بشری می‌تواند درک کند، باور دارند. هیچ دینی اعم از ادیان ابراهیمی و غیر آسمانی، به اندازهٔ دین اسلام نسبت به جایگاه، شأن، حقوق و تکالیف انسان، رعایت حقوق محیط زیست و دیگر جانداران دغدغه و اهتمام ندارد.

یوناس (۱۳۹۵: ۳۶۷)، بر این باور است که به بروز فاجعه نزدیک می‌شویم.

بهره‌کشی بی‌حد و حصر و بی‌رویه از طبیعت، به عادات زندگی انسان‌ها تبدیل شده است، به ویژه در جوامع صنعتی غربی. به لحاظ زمین‌شناختی و با در نظر گرفتن میلیون‌ها سال عمر زمین، وضعیت کنونی تنها فصلی کوچک از

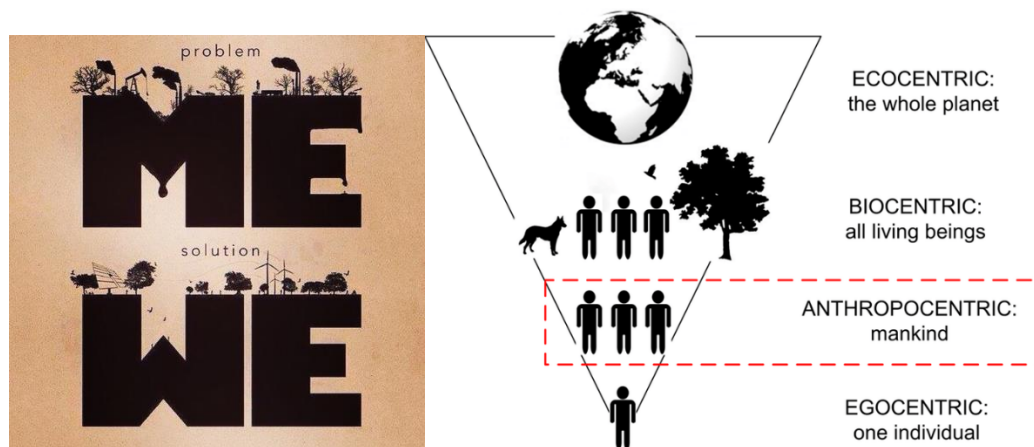
تاریخ کره خاکی است، اما به لحاظ انسان‌شناختی می‌تواند به معنای شکست فاجعه‌آمیز تمدنی بزرگ باشد؛ سقوط به بدویتی جدید که ما در اوج قدر قدرتی خود با زیاده‌خواهی و افراط و اسراف بی حساب و کتاب، مسئولیت آن را به عهده خواهیم داشت. تکنولوژی و علوم طبیعی، ما را از تسلط بر نفس به تسلط بر طبیعت کشانده‌اند. این وضعیت مرا بر آن داشت تا به یک ارزیابی فلسفی دست بزنم و این پرسش را طرح کنم که آیا ماهیت اخلاقی انسان اجازه ادامه این شرایط را می‌دهد؟

(شکل ۳).



شکل ۳. مقایسه دو نگرش در ارتباط با جایگاه انسان، در عرض دیگر جانداران (سمت راست)، و در رأس و حاکم بر دیگر جانداران (سمت چپ). (برگرفته از سایت اینترنتی ایده‌هایی برای پایداری).

یوناس در پاسخ به این پرسش که آیا فلسفه، وظیفه‌دار تنظیم و تدوین طرح متافیزیکی جدیدی درباره چرایی وجود و معنای زندگی است؟ چنین می‌گوید: «من بر این نظرم که فلسفه باید در تحقیق و تحقق هستی‌شناسی جدیدی بکوشد. در این هستی‌شناسی جدید، می‌باید مقام و منزلت انسان در عالم هستی و رابطه او با طبیعت در کانون توجه و تحمل قرار گیرد» (یوناس، ۱۳۹۵: ۳۷۹).



شکل ۴. جایگاه نگرش انسان مرکزی در رویکرد به محیط زیست و لزوم تغییر آن به نگرش بوم مرکزی (سمت راست) و دیدگاه کلی‌نگر در برابر دیدگاه خودمحور (سمت چپ) (با اجازه از شائونبروک، ۲۰۱۴).

امروزه میزان اطلاعات و دانسته‌های ما زیاد است، اما ثبات در دانش، روابط و نسبت‌های ما اندک است. ما در مقایسه با گذشته توانا تر شده‌ایم، اما ثبات و استقرار نداریم. دین، مهمترین عامل استقرار و احساس ثبات است. امر مشترک در ادیان جهانی، ایجاد اعتقاد و التزام به حقیقتی است که در آن، تجربه‌ی اهمیتی بیش از استقلال دارد. به همین جهت در فلسفه‌ی دین باید بیش از دیگر حوزه‌ها، به حق و حرمت «دیگری» برای باقی ماندن بر اعتقاداتش بها داد. یکی دیگر از ویژگی‌های جهان معاصر، تنوع و تکثری است که نمونه‌ی آن را در تاریخ سراغ نداریم.

تیلور نشان می‌دهد که مشخصه‌ی غرب معاصر شکست پیش‌رونده‌ی فهم متحد و یکدست از هستی و فروپاشیدن آن درون کثرتی از «ساختارهای جهان» است. ساختارهای مسلط بر جهان تمایل دارند «امر متعالی»^۱ را پنهان سازند یا آن را بی اعتبار کنند» (راتال، ۱۴۰۰: ۲۶).

حضور امر متعالی یا الوهی^۲ در جهان، برای ارزش بخشیدن به زندگانی ما ضروری است. هایدگر^۳ معتقد است که تنها امید برای نجات از خطرهای تکنولوژی، زندگی است که با چهارگانه (زمین، آسمان، فانیان و خدایان)

^۱ Transcendent
^۲ Divine

3. Heidegger

هماهنگ باشد. به بیان هایدگر، رابطه با امر الوهی تنها یک ترجیح یا خواست شخصی نیست، بلکه بخشی ضروری از زندگی است که در عصر تکنولوژیک ارزش زیستن دارد (راتال، ۱۴۰۰: ۲۷). تا جایی که انسان خود را به عنوان موجود زنده خردمند دریابد، متافیزیک نیز، به تعبیر کانت، به سرشت آدمی تعلق دارد. از این رو، تفکر اگر بتواند در رجعت به بنیاد متافیزیک کامروا گردد، همزمان دگرگونی در ذات انسان و همگام با این دگرگونی، دگردیسی متافیزیک را نیز سبب خواهد شد (هایدگر، ۱۳۹۱: ۱۳۵).

فلسفه باید علاقمند باشد نسبت خود را نه تنها با علوم، بلکه همچنین با سنت های دینی که هنوز مهم و حیاتی مانده اند، توضیح دهد. فیلسوف ها باید بیشتر در مباحث و مسائل مربوط به گستره عمومی مداخله کنند؛ به ویژه آنجا که به مسائل هنجاربنیاد مربوط می شود. فیلسوفان می توانند نشان دهند که چگونه درباره مسائل وجودی زندگی شخصی و زندگی مشترک انسان ها می توان خردمندانه بحث کرد (Habermas, 2002: 7). در حالی که همه پاسخ های معتبر به چالش های زیست محیطی مبتنی بر برخی جهان بینی های دینی و فلسفی است، باید گفت وگو با تمام رشته های علمی جمله، علوم انسانی، طبیعی و اجتماعی، حفاظت و زیست شناسی تکاملی، جامعه شناسی، اقتصاد، بوم شناسی، فیزیک، انسان شناسی و علوم سیاسی وجود داشته باشد. از این رویکرد دیالکتیک میان رشته ای، مسائل زیست محیطی با حرکت از امر عینی و خاص به امر نظری تر و همگانی تر تشریح و مطرح می شوند. بنابراین گفتگوی میان علم و دین برای رویکردهای متفکرانه به چالش های زیست محیطی عصر حاضر بسیار حیاتی است (Randolph and Yunt, 2002: 3).

هستی بسیط و ازلی و ابدی است، تنها لازم است بشر چشمان خود را باز کند و پرده غفلت، زیاده خواهی، غرور و تفسیرهای نادرست و خودخواهانه را کنار بزند. متافیزیک، یعنی ورای طبیعت، ورای طبیعت یک چیز است و آن چیز، جز خدا، معنویت، اخلاق و مسئولیت پذیری نیست. پیشنهاد این مقاله به پیروان مکتب فکری وایت همین نکته ای است که خود او به درستی به آن اقرار کرده اند و آن چیزی نیست جز اندیشیدن و تجدید نظر در باورهای گذشته. انسان آزاد و مختار نمی تواند تا ابد بار اشتباهات خود را به گردن دین و اخلاق بیاندازد.

در نقطه مقابل متافیزیک رایج در غرب که بیشتر مطابق آنچه که شرح آن گذشت، آن را به ادیان مسیحی و یهودی



نسبت می‌دهند، متافیزیک خدا باور است که ضمن جهت دادن مناسب به زندگی انسان حول محور خدا، شرایط لازم و کافی برای زندگی معنادار را فراهم می‌آورد. شرایط معنا در متافیزیک باوری معمولاً سه گانه هستند: خدا باید حتماً وجود داشته باشد (متافیزیکی)؛ فرد باید به نحوی از انحاء مرتبط، به خدا باور داشته باشد (معرفتی)؛ و در نهایت فرد باید زندگی‌اش را به طرزی شایسته حول محور خدا جهت‌دهی کند (اخلاقی/ عملی) (لیچ و تارتالیا، ۱۴۰۰: ۱۹).

در سطرهای پایانی مقاله، وایت گناه نابودی محیط زیست و زیاده‌خواهی انسان غربی معاصر را به گردن مسیحیت قرون وسطی می‌اندازد و می‌گوید: «رشد این بحران را از نظر تاریخی نمی‌توان بدون توجه به شیوه خاص نگاه به طبیعت که عمیقاً ریشه در آیین مسیحیت دارد، درک نمود».

در اینجا وایت سخنی عجیب می‌گوید: «این که اکثر مردم چنین نگرشی را مسیحی نمی‌دانند، چندان به موضوع مربوط نیست. هیچ نظام ارزشی جدیدی در جایگزینی مسیحیت مورد قبول جامعه واقع نشده است».

این که وایت، از جانب بیشتر مردم اظهار نظری آن هم از نوع نسنجیده می‌کند، برای محقق‌های آشنا با دیسپلین علمی همچون او، دور از انتظار بوده و عجیب می‌نماید. برخی از محققان غربی، در اظهار نظرهای خود چنان در مسیر کلی‌گویی قرار می‌گیرند و حکم کلی برای همه انسان‌ها صادر می‌کنند که گویی تمام آفاق را گشته‌اند، تمام فرهنگ‌ها و ادیان را مطالعه کرده‌اند و با تمام زوایای خلقت و هستی بشر آگاه هستند. حتی اگر منظور وایت در عنوان مقاله خود، از «ما» همانا انسان غربی باشد، با این حال در همان زمانه و جغرافیای سیاسی غرب آن دوره، انسان‌های زیادی در سراسر غرب (صرف نظر از جمعیت بالای یک میلیارد نفری مسلمانان در آن زمان)، با باورهای دینی به جز مسیحی، می‌زیسته‌اند که البته وایت با «نظام ارزشی» آنها آشنا نبوده و یا آنها را نادیده گرفته است.

برخی دانشمندان بر این باور هستند که در حیطه ارزش‌ها، تحقیقات علمی مقدور نیست. آنها می‌گویند: «این قضاوت بر پایه ارزش‌ها است و ما نمی‌توانیم از طریق علمی آن را بررسی کنیم»؛ و یا «این در حیطه عقیده و اخلاق است، بنابراین ما نمی‌توانیم اطلاعات علمی درباره‌اش کسب کنیم». اما آنچه آنها نمی‌بینند این است که «روش‌های علمی» - یعنی قابل اعتماد بودن گزارش‌های مشهود علمی - خود نیز در اصل بر پایه ارزش‌های اخلاقی استوار



هستند. روان‌کاوان و روان‌شناسان اگر بخواهند ادعا کنند که مطالب فلسفی و اخلاقی به آنها مربوط نمی‌شود، و تعهدات حرفه‌ای خود را به این بهانه که کشف رمزی منطقی برای اخلاق از لحاظ علمی غیرممکن است، نپذیرند، مرتکب جنایتی معنوی شده‌اند (هریس، ۱۳۷۶: ۲۶۸). آنها که فرضیه وجود نظم اخلاقی خارج از ذهن یا یک نوع «باید» جهانی را رد می‌کنند، باید تأمل کنند و به مشکلاتی که این تردید، القای کند نیز بیندیشند. اگزستانسیالیست‌ها این فکر را رد کرده‌اند و بنابراین «اضطراب، ره‌اشدگی و نومیدی» را جزیی از هستی خود می‌دانند و برای این پرسش که چه کسی اعمال آزادانه و جنایت‌آمیز را کنترل خواهد کرد؟ پاسخی ندارند؛ درحالی‌که بشر باید مسئولیت اعمال خود را نه فقط از جهت خود، بلکه از جهت تمام نوع بشر بپذیرد (کالینگان، ۱۹۶۴ به نقل از هریس، ۱۳۷۶: ۲۷۲). تخمین تقریبی این سیستم اخلاقی خارج از ذهن، یا حقیقت نهایی، آن است که انسان‌ها از این جهت مهم هستند، چون در یک پیوند جهانی که وجود خود آنها را به ماورایی برتر و افضل، صعود می‌دهد، متحد هستند.

در نهایت، کشیش و متخصص تاریخ قرون وسطی، لین وایت، حکم خود را چنین صادر می‌کند:

تا آن هنگام که اعتقاد مسیحی به این که طبیعت هیچ موجودیتی جز به جهت خدمت به انسان ندارد، مطرود نگردد، بحران بوم‌شناختی همچنان وخیم‌تر خواهد شد. علم و فناوری امروز ما چنان به تکبر معمول مسیحیت راست‌کیش نسبت به طبیعت آلوده است که هیچ راه حلی برای برون‌رفت از بحران کنونی بوم‌شناختی تنها به کمک آن متصور نیست. بنابراین در جایی که ریشه‌های مشکل ما چنان به شدت مذهبی است، راه‌حل نیز، چه بخواهیم آن را مذهبی بخوانیم یا نه، باید اساساً مذهبی باشد. یک بار دیگر باید در مورد طبیعت و غایت خویش اندیشه کنیم و دوباره آن را حس نماییم.



نتیجه‌گیری کلی

بر اساس نقل قول‌هایی که از مقاله وایت آورده شد، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که

- بحران زیست‌محیطی حاضر منشأ انسانی دارد؛
- از نظر تاریخی، توسعه علم و فناوری در غرب، عامل بروز آن است؛
- بنابراین، انسانی بوده و از غرب منشأ گرفته و جهانگیر شده است، به بیان دیگر، حاصل گسترش علم و فن‌آوری غربی در سراسر جهان (غیرغربی) است.

افزون بر سه مورد فوق، نباید گسترش کاپیتالیسم و امپریالیسم غربی را هم نادیده گرفت که به باور وایت، نتیجه مستقیم باور عملی به متافیزیک مسیحی- غربی است. امروزه، تفکر حصولی حسابگرانه به طرز بی‌سابقه و روزافزون نه تنها محیط انسان، بلکه خود آدمی را به انبار ذخیره انرژی و ابزار حاضر و آماده برای برنامه‌های فنی و صنعتی مبدل کرده است. انسان، همچون تیری که از چله کمان می‌جهد، در حال گریز از تفکر قلبی است و با این کار، خانمان و ریشه خود را از زمین بر می‌کند. در چنین وضعی است که انسان شتابان و بی‌امان به سوی سیطره فناوریانه در حرکت است. تنها راه بازگشت از این ورطه هولناک، بازگشت به مقام تفکر و سکونت متفکرانه است.

به نظر می‌رسد هر گونه نظریه‌پردازی، ارائه نقشه راه یا دستورالعمل، نقد اندیشه‌های موجود و یا درافکندن طرحی نو درباره پایداری، به‌ویژه در حیطه محیط‌زیست و بحران‌های اکولوژیکی، این ضروری‌ترین نیاز امروز بشر، ناگزیر از روشن کردن تعریف دقیق از متافیزیک و نحوه مواجهه با آن در دو حوزه نظر و عمل خواهد بود و بنابراین نیازمند تجدید نظر در رویکردهای فلسفی و فرهنگی می‌باشد. در روایت متافیزیک غربی، زندگی و حیات بشر و کل هستی بی‌هدف و پوچ است، چون ورای جهان محسوس و شیوه تفکر پوزیتیویستی، اصولاً متافیزیک (به معنای ماوراءالطبیعه) وجود ندارد تا جهان محسوس مبتنی بر آن باشد و چون متافیزیک وجود ندارد، انسان، مسئول و پاسخ‌گوی اعمال و رفتارش، چه در برابر خود و یا دیگر انسان‌ها و چه در برابر محیط‌زیست نخواهد بود. طبیعت می‌تواند به انسان خدمت کند و در عین حال، انسان نیز آن گونه که تمام ادیان آسمانی و حتی برخی ادیان غیرآسمانی نظیر بودیسم بیان کرده‌اند، در صلح و آرامش از آن به‌درستی بهره‌گیرد. خلاصه تمام ادعای این پژوهش در جمله انتهایی نقل شده از وایت بیان شده است: «به امید آنکه در مورد طبیعت، غایت خویش و هستی، بیندیشیم، به درستی».



منابع و مأخذ

بیمل، والتر. (۱۳۹۶). بررسی روشنگرانه اندیشه‌های مارتین هایدگر (مترجم: بیژن عبدالکریمی). تهران: انتشارات سروش.

حداد عادل، غلامعلی. (۱۳۹۳). مقالات کانتی. تهران: انتشارات هرمس.

خیرال دو، عمر فیلیپه. (۱۴۰۰). اگر واکولوژی در سپهر پساتوسعه (مترجم: علیرضا کوچکی، عبدالمجید مهدوی دامغانی، حسین محمودی). مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

دریفوس، هیوبرت ل. (۱۴۰۰). مسیحیت عاری از هستی-یزدان شناسی: تقریر کی‌یرکگور از حرکتِ نفس از یأس به سُروَر. در: دین پس از متافیزیک (ویراسته مارک راتال؛ ویراستار فارسی: علی اصغر مصلح). تهران: نشر ققنوس.

راتال، مارک. (۱۴۰۰). متافیزیک و هستی-یزدان شناسی. در: دین پس از متافیزیک (ویراستار فارسی: علی اصغر مصلح). تهران: نشر ققنوس.

شایگان، داریوش. (۱۳۹۴). هانری کرین، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی (مترجم: باقر پرهام). تهران: نشر فرزانه روز.

عبدالکریمی، بیژن. (۱۳۹۷). پایان تنولوژی ۱: تنولوژی، عقلانیت و علوم انسانی جدید. تهران: نشر نقد فرهنگ.

عبدالکریمی، بیژن. (۱۳۹۵). ما و جهان نیچه‌ای. تهران: نشر نقد فرهنگ.

فتحی، علی. (۱۳۹۸). هایدگر، پایان فلسفه و معنای تفکر. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

قهاری، نظام الدین. (۱۳۹۸). ماوراءالطبیعه و مابعدالطبیعه. تهران: انتشارات چاپخش.

کانت، ایمانوئل. (۱۳۷۰). تمهیدات. ترجمه: غلامعلی حداد عادل. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

لیچ، استفان. تارتالیا، جیمز. (۱۳۹۹). معنای زندگی و فلاسفه بزرگ (مترجم: مجتبی پردل). مشهد: انتشارات ترانه.

هایدگر، مارتین. (۱۳۸۷). متافیزیک چیست؟ (مترجم: سیاوش جمادی). تهران: نشر ققنوس.

هیگ، مت. (۱۳۹۸). یادداشت‌هایی برای سیاره پر استرس (مترجم: محمد غفوری). مشهد: نشر شمشاد.

وان این.اگن، پیترو. سالیوان، مگان. (۱۳۹۴). متافیزیک (دانشنامه فلسفه استنفورد، ۴۶) (مترجم: یاسر پوراسماعیل). تهران: انتشارات ققنوس.

وایت، لین. (۱۳۸۲). ریشه‌های تاریخی بحران بوم‌شناسی ما. در: وهاب‌زاده، عبدالحسین. بوم‌شناسی، علم عصیانگر: مجموعه مقالات کلاسیک در بوم‌شناسی. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد.

وودز، رابرت ای. (۱۳۸۲). هایدگر، تفکر، محیط آدمی (مترجم: محمدرضا جوزی). تهران: فصلنامه فرهنگستان هنر.



آیا متافیزیک عامل بحران‌های اکولوژیکی است؟ نقد فلسفی- فرهنگی مقاله تاریخی لین وایت

هریس، توماس. (۱۳۷۶). وضعیت آخر (مترجم: اسماعیل فصیح). تهران: نشر فاخته.
 هایدگر، مارتین. (۱۳۹۱). متافیزیک چیست؟ (مترجم: سیاوش جمادی). تهران: نشر ققنوس.
 یوناس، هانس. (۱۳۹۵). به بروز فاجعه نزدیک می شویم. در: در جست و جوی معنای زندگی: گفتگو با اندیشه‌ورزان اروپایی (تدوین و ترجمه: خسرو ناقد). تهران: نشر فرهنگ معاصر.

Collignon, J. (1964). *The Use of Guilt*. Saturday Review of Literature, Oct. 31, 1964.

De Chardin PT. 1959. *The Phenomenon of Man*. Harper Pub. New York. ISBN-10: 0061632651

Habermas, J. (2002). *Religion and Rationality: Essays on Reason, God, and Modernity (Studies in Contemporary German Social Thought)*. The MIT Press; 1st edition. ISBN-13: 978-0262582162

<http://www.sustainableideas.it/2013/02/ego-vs-eco-2/>

<https://www.mehrnews.com/news/3026125/>

Jonas, H. (1994). *Philosophy at the End of the Century: A Survey of Its Past and Future*. Social Research. 61(4): 812–832.

Kidwell, JH. (2020). *The historical roots of the ecological crisis*. Available online at: https://jeremykidwell.info/pdf/ecological_crisis_chapter_revisedsubmission.pdf

Living Planet Report. (2020). Available online at:

https://www.google.com/url?sa=t&rct=j&q=&esrc=s&source=web&cd=&cad=rja&uact=8&ved=2ahUKEwiGgZrQw_-

[AhWrxQIHSLfAHMQFnoECAsQAQ&url=https%3A%2F%2Fwww.zsl.org%2Fsites%2Fdefault%2Ffiles%2FFLPR%25202020%2520Full%2520report.pdf&usg=AOvVaw0lqLkErUobL3TluHIEnRRU](https://www.zsl.org/sites/default/files/FLPR%25202020%2520Full%2520report.pdf&usg=AOvVaw0lqLkErUobL3TluHIEnRRU) ISBN 978-2-940529-99-5.

Northcott, MS. (2017). *Lynn White Jr. Right and Wrong: The Anti-Ecological Character of Latin Christianity and the Pro-Ecological Turn of Protestantism*. In: Religion and Ecological Crisis. Routledge Books, eBook ISBN: 9781315629018



سال دهم، شماره نوزدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۴

Randolph, R. Yunt, J. (2002). *Beyond Lynn White, Jr. In Ecology and Christian Theology*.

Counterbalance Interactive Library. Available online at:

<https://counterbalance.org/enviro/intro-frame.html>

Spencer, AJ. (2019). *The modernistic roots of our ecological crisis: the Lynn White thesis at fifty*. Journal of Markets & Morality, 22(2): 355-371

White, L.T. (1967). *The historical roots of our ecologic crisis*. Science, 155(3767):1203-1207. DOI: 10.1126/science.155.3767.1203

Whitney, E. (2015). *Lynn White Jr.'s 'The Historical Roots of Our Ecologic Crisis' After 50 Years*. History Compass. 13(8): 396-410. DOI: 10.1111/hic3.12254

